

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: سیزدهم - پ ۱۳۹۱
از صفحه ۱۷۷ تا ۱۹۲

ناز و نیاز در ادبیات غنایی فارسی* (با تکیه بر غزلیات سنایی، حافظ و وحشی بافقی)

شیمافرَجی‌فر^۱
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی: واحد همدان - ایران
هادی خدیور^۲
استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد همدان

چکیده:

ناز و نیاز یکی از مضمون‌های غنایی متداول در غزلیات عاشقانه و عارفانه ادبیات فارسی است و شاعران و عارفان هر یک به نوع خویش این مضمون را در اشعار به کار گرفته‌اند. اساس روابط در اشعار عاشقانه و عارفانه بر پایه عشق استوار شده و معشوق اهل ناز و عاشق پر از حس نیاز است. در تمامی این روابط، زمانی که معشوق روی به ناز می‌آورد، طرف مقابل یعنی عاشق نیز خریدار ناز شده و احساس نیازمندی در او نمایان می‌گردد. سبب اصلی ناز معشوق نهفته در زیبایی خود اوست و منشأ نیاز در عاشق بیش از همه وابسته به ناز معشوق است. در این مقاله بررسی توأمان ناز و نیاز در اشعار سنایی به عنوان شاعری عارف، حافظ به عنوان شاعری عاشقانه - عارفانه‌گو و وحشی عاشقانه‌سرا در نوع خود جالب توجه است و نگارندگان می‌کوشند به سؤالاتی از این دست پاسخ دهند: ناز و نیاز عاشقانه چیست؟ ناز و نیاز عارفانه چیست؟ ناز و نیاز عاشقانه چه وجوه اشتراک و افتراقی با ناز و نیاز عارفانه دارد؟ نیز انواع ناز و نیاز مورد مذاقه واقع می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ناز، نیاز، سنایی، حافظ، وحشی بافقی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۵/۵
shimafarajifar@yahoo.com
hkhadivar@gmail.com

* - تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۱۸
۱- نویسنده مسؤول - پست الکترونیکی:
۲- پست الکترونیکی:

مقدمه

به طور کلی ناز زینده معشوق و نیاز وظیفه عاشق است. در گذشته شعرا در اشعار عاشقانه و حتی عارفانه خود علاوه بر ستایش معشوق مؤنث، وصف‌کننده حُسن و جمال جنس مذکر به عنوان معشوق شعری بوده‌اند و بنا به اعتقاد پاره‌ای از محققان چه بسا این نوع ستودن‌ها از معشوق مذکر در طی دوره‌هایی بسیار پر رنگ‌تر از ستایش‌هایی بوده که به ساحت معشوق مؤنث عرضه می‌شده است.^۱

معشوق از هر جنسیتی که باشد، وقتی بر مسند معشوقی تکیه می‌زند، اقتضای معشوق بودنش چنین است که نازش بر جانِ عاشقِ دل‌سوخته می‌نشیند. منشأ اصلی این ناز، زیبایی معشوق است. پرداختن به اصل این زیبایی بر عاشقان و عارفان الزامی است. «جمال‌پرستی... فی نفسه عیب و ننگ نیست تا غرض، چه باشد. قول معروفی است که از عارفی پرسیدند در نظاره چهره زیبا رخان چه بینی؟ گفت تا چه بینی.» (ستاری، ۱۳۷۴: ۱۸۳). رؤوس عقیدتی مکتب جمال را در سه اصل زیبایی، عشق و وحدت وجود خلاصه می‌کنند. در این میان نقش حُسن در مکتب جمال به حدی است که این مکتب به مفهوم زیبایی نام‌گذاری شده.^۲ (اسکویی، ۱۳۸۴: ۷۶) زیبایی، مادرِ عشق است.^۳ (همان: ۷۶) و یکی از دلایل عمده نازکشندگی و نیاز عاشق به آستان معشوق همین عامل زیبایی معشوق است.

اساساً درک این مطلب که مبنای درون عاشقان بر پایه نیازمندی به آستان یار است، خود کاری بس شگفت است و تنها سوختگانش را یارای درک و شناخت است. نیز گفته‌های ما که از دور نظاره‌گر آتشییم، تنها حاکی از بررسی سخنان شاعران دل‌سوخته‌ای است که شراره‌های نیاز، پیکر نحیفشان را به خاکستر عشق، بدل ساخته است. شاعران عاشق مسلکی که هر یک به زبان خویش وصف‌کننده درون بی‌قرارشان بوده و سروده‌اند:

چه گویمت که ز سوز درون چه می‌بینم؟ ز اشک پرس حکایت که من نیمِ غمّاز

(حافظ، ۱۳۷۹: ۳۵۰)

عاشق از معشوق ناز می‌طلبد که خوب می‌داند، نیاز آتشی است که پاک‌کننده هر چه ناپاکی است. ازین روست که عاشق می‌گوید:

ناز بر من کن که نازت می‌کشم تا زنده‌ام نیم‌جانی هست و می‌آید نیاز از من هنوز

(وحشی، ۱۳۸۴: ۲۸۳)

نیز جان‌بازی و ایثار عاشق، بی‌قراری، دل‌خونی، نیازمندی به معشوق و او را یگانه قبله خویش ساختن، همچنین رسوایی، خودآزاری و حتی اعراض ظاهری عاشق، نشان از نیازمندی پنهانی او دارد. این اعراض پر بسامد در شعر وحشی، دال بر نیاز خفّی عاشق نسبت به معشوق است که در آن عاشق با خود می‌اندیشند، شاید معشوق به حربۀ اعراض با او دل‌مهربان کند! و آلا این مشخص است که اعراض تنها شایسته مقام معشوق است.

ناز و نیاز عاشقانه

ناز و نیاز عاشقانه رابطه‌ای احساسی میان عاشق و معشوق زمینی است که در آن ناز از آن معشوق و در مقابل، نیاز از آن عاشق است. از گذشته‌های دور در ایران جنس مؤنث جلوه‌گر ناز بود. اما از دوره غزنوی تا اواخر دوره قاجار بنا به دلایل اجتماعی و فرهنگی و ... نقش و جایگاه زنان در ناز و نیازهای عاشقانه متزلزل شده و به عبارتی آنها از عرصه معشوقی فاصله گرفته و جنس مذکر به تنهایی جایگاه عاشق و معشوقی را تصاحب کرد.

در ادب غنایی فارسی که بنیاد آن بر ناز معشوق و نیاز عاشق استوار است، یافتن نمونه‌هایی که معشوق از مسند ناز فرود بیاید و بر شیوه عاشقان رو به تمنا و تضرع آورد، بسیار محدود است.^۴ در غزل سنایی، حافظ و وحشی نیز ناز از جانب معشوق و نیاز از جانب عاشق سرمی‌زند و اساساً ناز و نیازهای عاشقانه زمینی بیش از آن‌که در غزلیات سنایی و حتی حافظ یافت شود، در غزلیات وحشی به چشم می‌خورد. زیرا سنایی با دیدگاهی عمدتاً عرفانی و حافظ با نظرگاهی دو وجهی یعنی عاشقانه-

عارفانه، غزل‌سرایی می‌کنند. ولی وحشی دیدی کاملاً زمینی به موضوع ناز و نیاز دارد. ازین رو گاهی خریدار ناز معشوق است پس می‌سراید:

ناز بر من کن که نازت می‌کشم تا زنده‌ام نیم‌جانی هست و می‌آید نیاز از من هنوز
(وحشی، ۱۳۸۴: ۲۸۳)

و گاهی هم روی به تهدید و اعراض از معشوق آورده:

پُر است شهر ز ناز بتان، نیاز کم است مکن چنان که شوم از تو بی‌نیاز، مکن
(همان: ۳۴۰)

معشوق حافظ نیز در نهایت زیبایی است.^۵ از این رو نازش بر جان و دل شاعر مؤثر می‌افتد، پس او به لابه و تضرع خواهنده یکی از وجوه بارز ناز جلی شده و از معشوق، شکرین بوسه‌ای تمنا می‌کند و نیازمندانه می‌سراید:

به لابه گفتمش ای ماه‌رخ چه باشد اگر به یک شکر ز تو دل خسته‌ای بیاساید؟
(همان)

اما معشوق ماه‌رخ در کمال ناباوری با پاسخی رندانه، عاشق را مبهوت ناز خویش می‌سازد:

به‌خنده گفت که حافظ خدای را مپسند که بوسه تو رخ ماه را بیالاید
(همان)

ناز و نیاز عارفانه:

از آن‌جا که در طرز تلقی‌های عارفانه و در کل در اشعار عرفانی، خداوند بر جایگاه معشوق تکیه زده است، لاجرم تمامی بندگان صدیقش عاشقان او محسوب شده و به او عشق می‌ورزند. در این نوع طرز تلقی نیز هم‌راستا با ناز و نیاز عاشقانه، ناز از آن معشوق و نیاز از آن عاشق است. پوسته ظاهری کلام در ادب عارفانه برابر با ادب عاشقانه است. در این نوع ادب، هر کدام از اعضای جمال معشوق، در بردارنده نکاتی عرفانی می‌باشد، اما نکته‌ای که در این میان باید مورد توجه قرار گیرد، در شعر ملّا محمد شیرین^۷ نهفته است:

اگر بینی در این دیوان اشعار خرابات و خراباتی و خَمّار
 خط و خال و قد و بالا و ابرو عذار و عارض و رخسار و گیسو
 مشو زنهار ازین گفتار در تاب برو مقصود از آن گفتار دریاب

(عراقی...، ۱۳۶۳: ده و یازده)

جمال در اشعار عرفانی به معنای «ظاهر کردن کمال معشوق از جهت استغنا از عاشق» (سجادی، ۱۳۸۳: ۲۸۸) بوده و سبب افزایش عشق و رغبت در عاشق می‌گردد. نیز عاشق جوینده عشق و خداوند، معشوق حقیقی است.^۸ (عراقی، ۱۳۶۳: ۴۷) کلاً شاعران عارف در هنگام انتخاب واژگان به ظاهر مترادف، به معانی عرفانی آنها توجه می‌کنند. مثلاً معانی ناز، کرشمه و شیوه با وجودی که حتی بر اهل ادب یکسان می‌نماید، اما تفاوت‌های ظریفی با هم دارد. عراقی می‌گوید: ناز نمودن ذاتی معشوق است و سبب قوت عاشق می‌شود. اما وی کرشمه را التفات معشوق می‌داند و شیوه را اندک جذبۀ الهی تعریف می‌کند و معتقد است گاه هست و گاه نیست تا عاشق مغرور نشود. به همین ترتیب انواع اعضای حُسن معشوق که نمود دهنده ناز جلی اوست، در ادب عارفانه برای خود معنایی دارد. و حتی وجوه ناز خفی نیز در بردارنده معانی خاص خود است. مثلاً جفا، پوشانیدن دل عارف از معارف و مشاهدات است و خشم به ظهور رسیدن صفات قهریه در محبوب و کین مسلط شدن این صفات در اوست. جنگ، امتحان الهی به انواع و اقسام بلایا بوده. فریب استدراج است و تکبر همان بی‌نیازی معشوق از اعمال عاشق است. صلح، پذیرش اعمال و عبادات و نیز وفا عنایت بی‌واسطه الهی می‌باشد.^۹ (همان: ۴۹-۴۵)

انواع ناز و نیاز عارفانه:

ناز و نیازهای عارفانه به دو گونه مختلف در حوزه دین و ادب عرضه می‌گردد:

۱. ناز و نیاز عارفانه متجلی در ادعیه و اوراد:

«دعا رابطه بین خالق و مخلوق و یا عاشق و معشوق است ... در دعا هم از نیاز عاشق سخن می‌رود، هم از ناز معشوق؛ هم از احتیاج، هم از اشتیاق». (حمزهایان،

۱۳۷۸: ۲۴۶) در اصل رابطه با خدا در ادعیه‌ها بر مبنای نیاز عبد و گاهی ناز او به آستان پروردگار استوار است. هرگاه رابطه خدا و بندگان بر پایه ناز و نیاز باشد، یکی از زیباترین و پرشکوه‌ترین روابط احساسی و کلامی شکل می‌گیرد. ما در فرازی از مناجات شعبانیه می‌خوانیم: «الهی اَنَا عَبْدُكَ الضعیفِ المذنبُ و مملوکُکَ المُنیبُ» (قمی، ۱۳۸۳: ۳۱۲) یعنی پروردگارا من بنده ضعیف و گناه‌کار و مملوک توبه‌کننده تو هستم. نیز در دعای درخواست‌کنندگان از مناجات خمس‌عشره می‌خوانیم: «یا مَنْ إِذَا سَأَلَهُ عَبْدُ اعطاهُ و إِذَا أَمَلَ ما عِنْدَهُ بَلَغَهُ مُناه» یعنی ای که هرگاه بنده از او درخواست کند، دهدش و هرگاه چیزی را که نزد اوست آرزو کند، بدان آرزو رساندش (همان: ۲۴۶) که این نمونه‌ای از نیاز عبد به درگاه معبود است.

۲. ناز و نیاز عارفانه متجلی در اشعار:

گاهی شاعران برای بیان نمودن حالات روحانی و عارفانه خویش رو به سرودن اشعار عارفانه می‌آوردند. نکته‌ای که در این جا قابل اشاره است این است که اگر چه ظاهر ابیات عارفانه، همچون ظاهر ابیات عاشقانه است؛ اما در اصل مخاطب با دنیای پیچیده و پر رمز و راز عرفان مواجه است البته گاهی هم محتوای این ناز و نیازهای عارفانه به قدری صمیمی و به دور از تعقیدات خاص کلامی است که هر فردی به راحتی متوجه مفهوم اصلی کلام می‌گردد. مثلاً حافظ می‌سراید:

بیار می که چو حافظ هزارم استظهار به گریه سحری و نیاز نیم‌شبی است
(حافظ، ۱۳۷۹: ۹۰)

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد به آب دیده و خون جگر طهارت کرد
(همان: ۱۷۹)

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند
(همان: ۲۵۲)

انواع ناز در عرفان

نگارندگان در تقسیم‌بندی ناز عرفانی به دو نوع ناز در متون مختلف دست یافتند.

۱. ناز حقیقی:

این نوع ناز از منبعی صادر می‌شود که کمال مطلق بوده و استغناء، بی‌نیازی، بخشندگی و بخشاینده‌گی از صفات بارز اوست. در کل هر منبعی که از این صفات عاری و خالی باشد به حتم نازش حقیقی نخواهد بود. اصلی‌ترین منبع ناز حقیقی خداوند متعال است که در بردارنده تمامی صفات جمالیّه و جلالیّه برای استیلا بر مسند ناز است. ما در آیه ۶۰ از سوره غافر می‌خوانیم «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» یعنی مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند به زودی خوار به دوزخ در می‌آیند. در قسمت آغازین این آیه آمده است که «مرا بخوانید» و این از ناز معشوق حقیقی است که ابتدا منتظر می‌ماند که از جانب عاشقانش مورد خطاب قرار گیرد، آنگاه دعوت عاشقان خویش را اجابت می‌کند. در حقیقت خداوند که منبع ناز است، خود عالم است که اگر عاشقان او نازش را خریدار باشند به حتم به رستگاری خواهند رسید. ازین رو نازنازانه ندا می‌کند که جایگاه فخر کنندگان بر من دوزخ است.

اما به راستی آیا ناز به غیر از وجود حق، می‌تواند زیبنده وجود هر انسانی باشد؟ و آیا ناز هر انسانی ارزش خریدن دارد؟ در پاسخ بدین سؤال باید گفت: ناز می‌تواند در وجود برخی از انسان‌ها مفهومی متعالی داشته باشد. مثلاً آنچه که در وجود انسان‌های فرزانه و خردمند بیش از هر چیز دیگری جلوه می‌کند، حالت بزرگ‌منشی، انزواطلبی و فخری ویژه است که به محض مواجهه با چنین شخصیت‌هایی به چشم هر بیننده تیزی بی‌نی خواهد آمد. اما همین فرزنانگان و خردمندانی که شولای فخر بر دوش نهاده‌اند، به حتم گلیم افتقار و نیازمندی را در برابر معشوق حقیقی (خداوند) به دوش جان کشیده و بر فقر خویش افتخار می‌کنند. سنایی می‌گوید:

قیروان عشوه بگذارند غواصان دهر گر نهنگ عشق تو بخرامد از دریای غار

(سنایی، ۱۳۸۵: ۸۶)

در چنین جایگاهی بندگان اگر نازی در سر می‌پرورانند از آن رو است که عاشق اویند. به عبارتی عاشق اگر می‌نازد، به عاشقی خویش می‌بالد. پس ناز چنین بنده‌ای بر هر کسی رواست و نه تنها انسان‌های دیگر، بلکه خداوند نیز ناز کِشنده چنین عاشقی هستند. برای مثال چون حضرت علی (ع) نیاز خود را تنها به درگاه خداوند عرضه می‌داشت، لاجرم به مقامی نائل آمد که سرمست از جام صفت الهی «یا مَنْ هُوَ فِی حِکْمَتِهِ لَطِیْفٌ» (قمی، ۱۳۸۳: ۱۸۲) بر خداوند خود ناز کرده و شگفتا محبوبش نیز خریدار ناز او شد. از این رو در دعای شعبانیه می‌خوانیم «إِلَهِي إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ وَإِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنِّي أُحِبُّكَ» (همان: ۳۱۰) یعنی «بارالها اگر مرا به جرمم مؤاخذه کنی، من هم تو را به مغفرت مؤاخذه می‌کنم. و اگر مرا به گناهانم مؤاخذه کنی، من هم تو را به مغفرت مؤاخذه می‌کنم و اگر مرا به آتش‌اندازی (وارد آتش کنی) من هم به همه اهل آتش اعلام می‌کنم که دوستت دارم و با این حال مرا به آتش انداخته‌ای». (قربانی، ۱۳۸۴: ۷۷)

در مرصادالعباد آمده «میان عاشق و معشوق کس درنگنجد، بار ناز معشوقی معشوق، عاشق تواند کشید و بار ناز عاشقی عاشق هم معشوق تواند کشید. چنانکه معشوق ناگذران عاشق است، عاشق هم ناگذران معشوق است». (رازی، ۱۳۵۲: ۲۸)

۲- ناز غیر حقیقی:

به طور کلی اگر ناز، صادر شده از هر منبعی که باشد، در صورت عدم شایستگی عرضه‌کننده‌اش غیر حقیقی محسوب شده و دروغین است. چنین نازی در وجود هر کسی که باشد سرانجام به نیاز بدل می‌شود. گویند اولین نازکننده دوران، حضرت آدم بود. «اول شرف که خاک آدم را بود این بود که به چندین رسول به حضرتش می‌خواندند و او ناز می‌کرد و می‌گفت: که ما را سر این حدیث نیست». (رازی، ۱۳۵۲: ۴۱) خاک گل آدم پس از این همه ناز و تعزز که به درگاه حق تعالی نمود به دست جبر و جلب فرشته مقرب به آستان آمد و خداوند پس از آن که در آینه وجود آدمی، خود را به

هزار و یک وجه دید، سیر عشق معکوس شد و آن گِلِ سراسر ناز، بدل به آدم پر از نیاز گردید.^{۱۰} (همان: ۴۲ و ۴۳)

البته منظور ما از تمثیل حضرت آدم آن است که ایشان تا قبل از دمیدن روح الهی در کالبدش، تندیس بی‌ش نبود و از زمان دمیده شدن روح حق تعالی در کالبدش بود که قابل هر ارزش و صفت روحانی شد.

ما معتقدیم ناز عاشق در برابر معشوق، می‌تواند سه‌خاستگاه داشته باشد. حافظ می‌سراید:

در نمی‌گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست خرم آن کز نازنینان بختِ برخوردار داشت
(حافظ، ۱۳۷۹: ۱۰۸)

۱- گروهی بر مبنای اندیشه‌ای ریشه‌دار و کهن، کار معشوق را ناز و وظیفه عاشق را نیاز می‌دانند. براساس همین اندیشه است که احمد غزالی می‌گوید: «معشوق خود به همه حال معشوق است. پس استغنا صفت اوست و عاشق به همه حال عاشق است؛ پس افتقار صفت اوست». (یثربی، ۱۳۸۴: ۱۱۲) معتقدان این دیدگاه هرگز ناز را شایسته عاشق نمی‌دانند. چرا که ادب بندگی اقتضا می‌کند که بنده خود را سراپا نیاز دانسته و به این امر آگاه باشد که ترک عبادت نوعی ناز ناپسند در برابر حق است. چنین نازی از جانب عاشق نه تنها پسندیده نیست، بلکه خلاف ادب محسوب می‌شود.^{۱۱} (همان: ۱۱۶)

اکنون اگر بخواهیم از زاویه این دیدگاه به ناز بندگان نظر افکنیم، باید بگوییم که در این بیت ناز در معنی مشهورش به کار نرفته و چون در فرهنگ‌نامه‌های فارسی واژه «ناز» به معنی فخر و بزرگ‌منشی، مترادف «کبر» آمده و خود نیز حافظ^{۱۲} این واژه را چند بار در این معنی به کار برده، پس همین معنی در بیت مراد است. از طرفی دیگر «اتفاقاً با نسبت دادن ناز به عاشق، پارادوکسی ایجاد می‌شود که به لطف سخن حافظ می‌افزاید... و (معنی آن این است) ما جماعت عاشقان چه کبر و بزرگ‌منشی بفروشیم، چه نیاز نشان دهیم، سودی ندارد. این‌جا کار بخت و اقبال دارد». (سروش‌یار، ۱۳۷۸: ۶۳)

۲- معنی دیگری که می‌توان برای کلمه ناز در این بیت در نظر گرفت، نازی است که منشأش از استغناى عاشق نسبت به معشوق ناشی می‌شود. به نظر حافظ چنین نازی به درگاه معشوق خریداری نخواهد داشت. همان‌طور که نیاز او نیز پذیرفته و مورد قبول واقع نمی‌شود. این ناز از آن‌جا که محتمل نازی غیرحقیقی است، نه تنها به التفات معشوق (خداوند) ختم نمی‌شود، که مورد بی‌اعتنایی مقام خداوندی واقع می‌شود.

۳- به نظر می‌رسد، ناز درین بیت به معنی حربه و وسیله‌ای است که معشوق را نسبت به عاشق دل نرم می‌سازد. این ناز به معنی بی‌نیازی از معشوق نیست. بلکه چنین ناز و اعراضی خود عین نیاز است. این نوع ناز سراسر نیاز، از جانب عاشق در شعر سنایی و حافظ به صورت کم‌رنگ به چشم می‌خورد، اما بعدها در مکتب واسوخت مخصوصاً در شعر وحشی به صورت اعراض ظاهری عاشق از معشوق جلوه‌گر می‌شود.

نیاز در عرفان:

کلاً هر موجودی که غیر وابسته باشد، غنی و بی‌نیاز است و اگر موجودی به وجود دیگری وابسته باشد آن موجود نیز به حتم به وجود دیگری وابسته است و از آن‌جا که تسلسل و دور باطل است، لاجرم هر وجود وابسته‌ای باید سرانجام به وجود غیروابسته‌ای ختم گردد. در این نوع توجیه عقلانی موجودات یا غنی‌اند که ازین میان تنها خداوند متعال دارنده چنین صفتی است و یا فقیر و وابسته که در کل تمامی موجودات به منبع آفرینش خویش یعنی خداوند وابسته می‌باشند^{۱۳}. (بهشتی، ۱۳۷۴: ۲۵-۲۶) برهان فقر وجودی بر این موضوع تأکید دارد. بنا به نظر شهید مطهری «نظریه فقر وجودی از عمیق‌ترین قسمت‌هایی است که تاکنون بشر در آن‌ها غور کرده است». (رودگر، ۱۳۸۴: ۱۴۱). قرآن کریم در اشاره به فقر وجودی می‌فرماید: «یا ایها الناس أنتم الفقراء إلى الله و الله هو غنی الحمید». (فاطر: ۱۵) بنا به قول حافظ:

از وی همه مستی و غرور است و تکبر / وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است

(حافظ، ۱۳۷۹: ۵۸)

انسان‌ها با درک مقام «فقرشناسی» عارف واقعی می‌شوند و می‌فهمند که هیچ چیز جز خدا هستی مستقل و اصیل ندارد و هرچه بنده نسبت به موجودات دیگر دارا تر باشد، نسبت به پروردگار فقیرتر است. از همین رو پیامبر (ص) می‌فرماید: «الفقرُ فخری و به اِفْتِخِرُ». (دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۲۲۷) یعنی فقر فخر من است و به آن افتخار می‌کنم. فقر نهایت سیر و سلوک عارفانه و از هفت مرحله عرفان است. سنایی و حافظ می‌سرایند:

ای دل به کوی فقر زمانی قرارگیر
بی‌کار چند باشی؟ دنبال کار گیر
(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۳۵)

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
(حافظ، ۱۳۷۹: ۷۴)

در مرصادالعباد نیز آمده، که مرید «باید در هیچ مقام نیاز از دست ندهد و اگرچه در مقام ناز می‌افتد، خود را به تکلف با عالم نیاز می‌آورد که نیاز خاص عاشق است و ناز مقام خاص معشوق». (رازی، ۱۳۵۲: ۱۴۵) سنایی در این باره معتقد است خداوند در هستی تجلی نمود ولی بارِ نازِ معشوقی او، به قدری سنگین بود که حتی یک عاشق هم او را به تحقیق نیافت:

از رویِ نیاز او همه را روی نماید
یک دل‌شده او را ز ره ناز نیابد
(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۴۲)

حافظ نیز در این باره می‌سراید:

المِنَّةُ لِلَّهِ که در میکده باز است
زان رو که مرا بر در او روی نیاز است
(حافظ، ۱۳۷۹: ۵۸)

ماییم و آستانه عشق و سر نیاز
تا خواب خوش که را برد اندر کنار دوست
(همان: ۸۵)

وجوه اشتراک ناز و نیاز عارفانه و عاشقانه:

الف) در هر دو نوع رابطه مبتنی بر ناز و نیاز، ناز از آن معشوق و نیاز از آن عاشق است.
ب) معشوق ادب عاشقانه همچون معشوق ادب عارفانه، دارنده ناز جلی و خفی است.

وجوه افتراق ناز و نیاز عارفانه و عاشقانه:

الف) در ادب عارفانه اساس ناز و نیاز در اشعار بر پایه انعکاس مطلق زیبایی و نیز انتقال صحیح مفاهیم عرفانی استوار است. ولی در ادب عاشقانه زمینی اساس ناز و نیاز بر پایه سلیقه فردی، غرایز و رویکرد خاص شاعران نسبت به این قضیه مستحکم شده. ناز معشوق حافظ نیز در اشعاری که انعکاس دهنده عشق حقیقی است، یا به منزله جوابی رندانه و حکیمانه به نیاز عاشق و راهنمای او در طی مسیر عشق‌ورزی و کمال است، یا نیرویی مضاعف و ترغیبی ارزش‌مند بوده که عاشق به یاری آن ناز توأم با مهر و التفات در طریق عاشقی ثابت‌قدم، پشت‌گرم و قوی‌دل می‌گردد. حافظ می‌سراید:

گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سر آید گفتم که ماه من شو، گفتا اگر بر آید

(حافظ، ۱۳۷۹: ۳۱۳)

در طول هفت بیت دیگر این غزل آن‌چه دغدغه اصلی شاعر است، ملموس کردن مفهوم ناز و نیاز است. تیغ دو پهلوی گفتار معشوق در عبارت «اگر بر آید» به چشم می‌آید. در کل ناز معشوق حافظ معجونی آمیخته به انواع مهر، حکمت و حتی قهر و عتاب است.

مثلاً گاهی معشوق با رندانگی، به او «وعدۀ سر خرمن» (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۶۳۰) می‌دهد:

به لابه گفت: شبی میر مجلس تو شوم شدم به رغبت خویشش کمین غلام و نشد
پیام داد که خواهم نشست با رندان بشد به رندی و دُردی کشیم نام و نشد

(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۲۶)

گاهی در میان ناز، سخنانی را بر لب می‌راند که تنها از دهان یک عارفِ واصل

شنیده می‌شود:

گفتم که بوی زلفت گم‌راه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

(همان: ۳۱۳)

گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین گفتا به کویِ عشق همین و همان کنند
(همان: ۲۶۹)

گاهی قهر و عتاب معشوقِ حافظ، همچون تازیانه‌ای ریش‌کننده دل عاشق است:
گفت: حافظ لغز و نکته‌به یاران مفروش آه از این لطف به انواع عتاب آلوده
(همان: ۵۷۵)

گاهی معشوق در اوج ناباوری عاشق، به تبسمی دل‌پذیر، نیم‌نگاهی آمیخته به لطف
و یا به کلامی کوتاه اما پر مغز به عاشق نیرو بخشیده و به عشق او التفات می‌نماید:
گفتم آه از دل دیوانه حافظ بی تو زیر لب خنده‌زنان گفت که دیوانه کیست
(همان: ۹۴)

وحشی نیز زمانی که توصیف‌گر عشق حقیقی است به قول خودش مو را نمی‌بیند
بلکه به پیش‌پیش‌های مو، چشم دل می‌دوزد:

تو قد بینی و مجنون جلوه ناز تو چشم و او نگاه ناوک‌انداز
(وحشی، ۱۳۸۴: ۸۱۶)

ب) ریشه ناز و نیاز عاشقانه با ناز و نیاز عارفانه از دو جهت تفاوتی چشم‌گیر دارد:
۱- تفاوت در مقام معشوق: بدیهی است، اگر معشوق آسمانی، الهی و عرفانی باشد،
در نهایت اقتدار، قدرت و کمال بر مسند ناز تکیه می‌زند. اما اگر معشوق زمینی باشد
و عاشق نیز به او عشقی زمینی داشته باشد، شرایط متفاوت می‌شود. به حتم چنین
معشوقی خود دارنده نیازها و نواقص فراوانی است. طبعاً نازی که معشوق
عرفانی (خداوند) بر عاشقانش (بندگان) عرضه می‌دارد، حکایت از غنا و بی‌نیازی
معشوق داشته و در مقابل بندگان نیز در برابر چنین معشوقی سراپا پر از حس
نیازمندی‌اند. نازی که معشوق زمینی بر عاشق عرضه می‌دارد، نه تنها برخاسته از غنا و
بی‌نیازی نیست بلکه خود عین نیاز است. معشوقی که خود دارای حوائج، آرزوها، امیال
و در یک کلام نیازهای متفاوتی است برای جلب نظر عاشق، روی به ناز کردن می‌آورد
تا بنا به شرایطی که دارد جواب‌گوی نیازهای خود باشد. پس ناز او برخاسته از نوعی

نیازمندی است. اما در مقابل نازِ معشوقِ «غنی» حمید» برخاسته از استغنا و اوست. در نمونه اشعار زیر ناز به مفهوم استغنا و معشوق از عاشق است:

از روی نیاز او همه را روی نماید یک دل‌شده او را ز ره ناز نیابد

(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۴۲)

درین حضرت چو مشتاقان نیاز آرند، ناز آرند که با این درد اگر در بند درماند، درماند

(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۶۲)

این چه استغنا و ناز است، این چه کبر و سرکشیت حسبه لله به سوی مبتلای خود نگر

(وحشی، ۱۳۸۴: ۲۷۸)

۲- تفاوت در مقام عاشق: صرف نظر از این که معشوق زمینی باشد یا آسمانی، اگر عاشق در رسته عاشقان واقعی باشد، دل بستن او به هر منبعی خواه انسانی و خواه الهی ستودنی و تعالی بخش است. زیرا عاشق راستین در دوست داشتن معشوق خویش هیچ کم نمی‌گذارد. اما در اصل عاشقی که نیازش را به درگاه قادر بی‌همتا هدیه می‌کند، با انسانی که این حس را به فردی خاکی می‌بخشد، طبعاً تفاوت‌هایی دارد. در مقام مثال عشقی که به درگاه خداوند متعال عرضه می‌شود، همچون آتشی است که در نیستان وجود عاشق می‌افتد و هر چه هست و نیست را می‌سوزاند. پس به طبع نیاز چنین عاشقی که حوائج خویش را به درگاه معبود خویش عرضه کرده با نیاز فردی که نیازمند درگاه معشوقی زمینی است یکسان نیست.

نتیجه:

خلاصه سخن آن‌که در درون عاشق رستاخیزی به پاست که برانگیزاننده‌اش ناز معشوق است. از آن‌روز که عاشق با تمام وجود نظاره‌گر ناز محبوب خویش است، سراسر هستی‌اش نیاز می‌گردد. معشوق می‌سوزاند و عاشق می‌سوزد و زیبایی این سوختن به آن است که معشوق به دست خویش عاشق را بسان ققنوسی در میان همیشه ناز می‌نشانند تا دل سوخته عاشق، خوش‌خوشانه، در آتش نیاز بسوزد! مفهوم ناز و نیاز نیز در غزل سنایی بیشتر عارفانه، در غزل حافظ عاشقانه - عارفانه و در غزل وحشی، عاشقانه است.

پی نوشت:

۱. برای آگاهی بیشتر رک: به (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۰)
۲. نقل قول غیر مستقیم از پاراگراف سوم سطر یازدهم تا نوزدهم.
۳. نقل قول غیر مستقیم از پاراگراف اول سطر یازدهم (پیش مقدمه)
۴. برخی معتقدند تنها موردی که معشوق به جای ناز، به آستان نیاز روی می‌آورد، در داستان ویس و رامین از جانب بانویی ایرانی به نام ویس روی می‌دهد. برای آگاهی بیشتر رک (اسلامی ندوشن، ۱۳۳۵: ۶۵۶)
۵. تو را که حسنِ خدا داده هست و حجله بخت چه حاجت است که مشاطهات بیاراید
۶. ناز جلئی همان جلوه‌گری‌های ظاهری معشوق مانند: اشارات چشم و ابرو، خرامیدن، تبسم، زلف بر باد دادن و ... است. قسم دیگر ناز معشوق نازی درونی است. از وجوه ناز خفی در معشوق می‌توان به همان افعال و سکنت او مانند: کبر و غرور، ستم، بی‌اعتنایی و پیمان‌شکنی محبوب اشاره کرد.
۷. ملأ محمد شیرین معروف به شمس مغربی در اواخر قرن هشت و اوایل قرن نه می‌زیست.
۸. نقل قول غیر مستقیم.
۹. نقل قول غیر مستقیم و تلخیص از صفحه ۴۹-۴۵ نیز رجوع شود به (سجادی، ۱۳۸۳: ۶۸۶).
۱۰. نقل قول غیر مستقیم از پاراگراف سوم سطر شانزدهم تا پنجاهم.
۱۱. نقل قول غیر مستقیم از پاراگراف دوم سطر شانزدهم تا بیست و سوم.
۱۲. مثلاً «کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست» و «آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود».
۱۳. نقل قول غیر مستقیم از پاراگراف هفتم صفحه ۲۵ تا پاراگراف اول صفحه ۲۶.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اسکویی، نرگس. (۱۳۸۴). «صائب تبریزی و مکتب جمال در عرفان اسلامی». کیهان فرهنگی. ش ۲۳۰-۲۳۱. ۶ ص: از ۷۶ تا ۸۱.
- ۳- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۳۵). «ویس». سخن. دوره هفتم. ۱۳ص: از ۶۵۱ تا ۶۶۴.
- ۴- بهشتی، احمد. (۱۳۷۴). «نقد براهین، حدود اجسام». کلام اسلامی. ش ۱۵. ۱۳: ۲۹-۱۷.
- ۵- حافظ شیرازی، محمد. (۱۳۷۹). دیوان غزلیات حافظ. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی‌علی‌شاه. ج بیست و هفتم.
- ۶- حمزه‌ای‌یان [حمزئیان]، عظیم (۱۳۷۸)، دین الهی و دین طبیعی، تهران: مشکات، شماره ۶۵-۶۲: ۲۵۴-۲۳۷.
- ۷- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران. ج دوم از دوره جدید.
- ۸- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۵۲). مرصادالعباد. به سعی و اهتمام حسین الحسینی النعمه‌اللهی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- رودگر، محمدجواد. (۱۳۸۴). «فقر و جودی انسان در قرآن با رویکردی فلسفی-عرفانی». اندیشه‌های فلسفی. ش ۳. ۲۲: ۱۶۰-۱۳۹.
- ۱۰- ستاری، جلال. (۱۳۷۴). عشق صوفیانه. تهران: مرکز. ج ششم.
- ۱۱- سجادی، جعفر. (۱۳۸۳). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری. ج هفتم.
- ۱۲- سروش یار، جمشید. (۱۳۷۸). «بسوخت دیده ز حیرت». دانش. ش ۹. ۱۷: ۷۱-۵۵.
- ۱۳- سنایی غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۵). دیوان سنایی. مدرس رضوی. تهران: سنایی. ج ششم
- ۱۴- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). شاهدبازی در ادبیات فارسی. تهران: فردوس.
- ۱۵- عراقی، فخرالدین ابراهیم و طوسی، محمد و فیض کاشانی، محسن. (۱۳۶۳). شناخت شاخص‌های عرفانی. تهران: نور فاطمه.
- ۱۶- قربانی، رحیم. (۱۳۸۴). «حافظ و الهام‌پذیری از معارف توحیدی حضرت علی علیه‌السلام». شیعه‌شناسی. ش ۱۱. ۳۰: ۹۴-۶۵.
- ۱۷- قمی، عباس. (۱۳۸۳). مفاتیح‌الجنان. قم: اعلام‌التقی. ج دوم
- ۱۸- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۸). مکتب حافظ. ج دوم. تهران: توس. ج پنجم
- ۱۹- معین، محمد. (۱۳۸۵). فرهنگ فارسی. تهران: اشجع. ج اول
- ۲۰- وحشی بافقی، شمس‌الدین. (۱۳۸۴). دیوان وحشی بافقی. حسین آذران (نخعی). تهران: امیرکبیر. ج نهم
- ۲۱- یثربی، یحیی. (۱۳۸۴). «جایگاه شریعت در قلمرو عرفان». کتاب نقد. ش ۳۶-۳۵: ۱۲۸-۹۳.